

نشست کلید حل شبهات عرفانی ۱

آیت الله شیخ علی رضایی تهرانی

دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی

۱۳۸۰/۱۲/۱۲ هجری شمسی

۱۴۲۲/۱۲/۱۸ هجری قمری

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ الْأَعْظَمِ وَتَيْجَةِ الْعَالَمِ هَادِي السُّبُلِ وَمُنْجِي الْبَشَرِ سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا
حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى
أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ؛

مقدمه

ما در دوره‌ی درس‌های حضرت آیت الله جوادی آملی، در جلد دوم اسفار شرکت می‌کردیم. ایشان در درس مباحث پایانی علت و معلول مطلبی را ارائه نمودند که من را بر آن داشت تا به پیگیری عمیق‌تر این بحث بپردازم. ثمره این پیگیری، همان مطالبی است که در این نشست به تفصیل ارائه خواهد شد.

اهمیت تطور علم

به ندرت علمی یافت می‌شود که در گذر تاریخ و بستر زمان، از درون یا برون مورد اشکال و ایراد واقع نشده باشد. همان‌طور که در عبارت «حياة العلم بنت البحث» آمده است، تطور علوم امری بایسته، شایسته و از نظر تاریخی ضروری و غیرقابل انکار است. در میان دانش‌ها گاهی برخی از ابعاد علم در کلیت و تمامیت آن مورد نقد قرار می‌گیرند؛ به این معنی که اصل فلسفه وجودی آن به چالش کشیده می‌شود.

بررسی عرفان اسلامی

شاید یکی از دانش‌هایی که از این دیدگاه به نقد کشیده شده، عرفان اسلامی باشد. در مورد این که آیا ما علم دینی داریم یا خیر، و به تبع آن آیا علمی اسلامی داریم یا خیر و در نهایت آیا عرفان اسلامی داریم یا نداریم، مباحثی مطرح شده است که در جای دیگر نیز مورد بررسی قرار گرفته‌اند. اگرچه در گذشته این بحث کمتر مطرح بود، اما در دوران معاصر با شدت بیشتری مورد توجه واقع شده و همچنان از مباحث قابل تأمل به‌شمار می‌آید.

ویژگی‌ها و چالش‌های عرفان اسلامی

بر اساس دیدگاه ارائه‌شده، مبنای نگاه ما بر این اساس استوار است که علاوه بر داشتن علم اسلامی، عرفان اسلامی نیز جایگاه ویژه‌ای در این نظام فکری دارد. مقصود از عرفان اسلامی، عرفانی است که به عنوان یک علم، آموزه‌های دینی در بروز آن نقش اساسی داشته و نه بیش از آن؛ عرفانی که توسط مسلمانان و بر اساس اعتقادات اسلامی شکل گرفته است. این عرفان، با همین دیدگاه، چالش‌های متفاوتی را پیش روی خود قرار داده و همواره نقدها و انتقادات فراوانی، چه از بیرون و چه از درون، در سطح خرد یا کلان نسبت به آن وارد شده است.

بر اساس نظر ما، در صورتی که به برخی نکات در عرفان اسلامی با دقت توجه شود، بسیاری از شبهات و اشکالات، به طور خودبه خود مندفع خواهد بود که به این معناست که نیازی به پاسخگویی برای آن‌ها نخواهد بود. به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد اغراق در بیان حکمت و عرفان، معضل بودن بیانات اهل معرفت، متصوفه و عرفا در اظهار معتقدات خود، بهم ریختگی مطالب در هنگام بیان، عدم ارجاع موارد متشابه به محکمت کلام، نادیده گرفتن تشخیص بین متشابهات سخنان و محکمت سخنان ایشان و همچنین کم توجهی به زیرساخت‌های بنیادین علم عرفان، از عوامل اصلی این چالش‌ها محسوب می‌شوند.

اگر عرفان به طور صحیح و شفاف بیان شود و مشترکات لفظی به خوبی تعریف گردد و اصطلاحات با دقت تبیین شوند، اشکالات و شبهات مذکور به طور طبیعی کاهش خواهد یافت.

دو مبحث کلیدی در عرفان اسلامی

به نظر می‌رسد در عرفان اسلامی، اگر دو مبحث اساسی مورد تأمل قرار گیرد، بسیاری از اشکالات و شبهات به طور خودبه خود مندفع خواهند شد:

۱. بحث وحدت شخصی وجود؛

در این مبحث، توجه به آنچه اهل معرفت از وحدت شخصی وجود مد نظر دارند، امری اساسی محسوب می‌شود.

۲. بحث تبیین کثرات عالم؛

اگر وحدت شخصی وجود صحیح است، پس لازم است کثرات عالم به دقت توجیه و تبیین گردد.

اهمیت وحدت شخصی وجود در عرفان

ممکن است تعداد کمی از افراد واژه عرفان را بشنوند و ذهن ایشان به سمت مفهوم وحدت شخصی وجود کشیده نشود. به نظر می‌رسد اعتقاد به وحدت شخصی وجود، در مقابل وحدت تبیینی و وحدت تشکیکی، لازمه لاینفک عرفان است؛ به عبارت دیگر، وحدت مفهومی یا وحدت مصداقی تشکیکی و مفاهیم مشابه، جزء اجزای بنیادین این دانش محسوب می‌شوند.

بیان ناقص وحدت شخصی وجود و ارتباط آن با جمع هستی

متأسفانه بیان صحیح وحدت شخصی وجود تا کنون به طور کامل صورت نگرفته است. کمترین توجه به این نکته معطوف شده که چگونه نگاه اهل معرفت به وحدت شخصی، در کنار جمع هستی، نسبت به کثرات و ارتباط کثرات با این وحدت، باید تبیین شود؛ موضوعی که به نادیده گرفتن مباحث مربوط به جزئیات ارتباط میان وحدت شخصی وجود و کثرات منجر شده است.

دغدغه‌های نظری در عرفان

یکی از چالش‌های مطرح در عرفان، این است که آیا در مفاهیم آن، میز میان واجب و ممکن و همچنین خدا و خلق حفظ شده است یا خیر. این پرسش، دغدغه‌ای مقدس است که بسیاری از متدینان و متفکران آن را به عنوان چالشی اساسی مطرح کرده‌اند و نیازمند پاسخ‌های دقیق در این زمینه است.

نگرش‌های مختلف نسبت به بیان وحدت شخصی وجود

برخی از اندیشمندان بر این باورند که بیان وحدت شخصی وجود، ساختار مفهومی اصلی یا همان "میز" را از بین می‌برد. تصور می‌شود که مبحث **فناء فی الله**، **بقاء بالله** و **اسفار اربعه** می‌تواند این میز را در هم بشکند. افزون بر این، مسئله اتحاد و حلول در عرفان، به گونه‌ای مطرح می‌شود که در نهایت اگر این میز میان خلق و خالق از بین رود، همانگونه که مرحوم آقای محمدرضا قمشه‌ای، سردمدار عارفان نظری قرن اخیر، اشاره کرده‌اند، نتیجه آن تبدیل شدن به وضعیتی است که «سنگ روی سنگ بند نمی‌شود»، نه شریعت باقی می‌ماند، نه تکلیف، نه ثواب و نه عقاب حفظ می‌شود.

مغالطه اشتراک لفظی در منطق

یکی از انحاء مغالطات پرمصرف، مغالطه به اشتراک لفظی است. افلاطون در زمان خود کل نظام منطق را نگارش نکرد؛ بلکه تنها به بیان نکاتی پیرامون مغالطات پرداخته و از میان آن‌ها، بر مغالطه به اشتراک لفظی تأکید نمود. به عبارتی، او از منطق صرفاً به عنوان بستر بیان این مغالطه بهره برد؛ در حالی که سایر اجزای منطق را مورد بررسی قرار نداد. قابل ذکر است که آن تجمع مباحث منطقی که بعداً توسط ارسطو رقم خورد، در زمان افلاطون به همین میزان توسعه نیافته بود. همچنین، افلاطون به وجود علم منطق آگاه بود و از میراث «ذی القرنین القدیس» نیز بهره داشته است.

تنوع مغالطات به اشتراک لفظی

امروزه بیش از بیست نوع مغالطه به اشتراک لفظی شناسایی شده است. یکی از انواع این مغالطه، به کار بردن اصطلاح عرف عام در مکاتب معنوی خاص و استفاده از اصطلاح مصطلح عرف خاص در عرف عام است؛ به عبارت دیگر، معنای اصطلاح در یک حوزه بدون توجه به تفاوت‌های زمینه‌ای، به حوزه دیگر انتقال داده می‌شود. نوع دیگر این مغالطه، نسبت دادن اصطلاحات یک علم به علم دیگر است؛ در چنین مواردی، از اینکه تعدد اصطلاح موجود است غفلت می‌شود و به اشتباه یک اصطلاح در دو علم با یک معنا تفسیر می‌گردد، مگر آنکه صاحبان آن دو علم به صورت مشترک معنای اصطلاح را تصدیق کرده باشند. در پایان این مقدمه، به نکته اصلی بحث می‌پردازیم.

اصول عرفان اسلامی در تبیین مسأله وحدت و نام‌نشانی ذات

از منظر عرفان اسلامی، یک اصل مسلم وجود دارد که تمامی عرفا به آن اعتقاد دارند و خود اظهار داشته‌اند که این اصل اجماعی است؛ یعنی هیچ مخالفتی در این خصوص وجود ندارد. این ادعای اجماعی دلالت بر این دارد که در صورتی که در یک نگار به نظر برسد عبارتی برخلاف این اصل است، باید آن را تاویل و توجیه نموده و به محکم اصیل و اصلی که اکنون ذکر می‌شود، ارجاع داد.

محکم مذکور این است: در عرفان، اعتقاد بر این است که ذات پروردگار از هرگونه حکمی، توصیفی و تسمیه‌ای مبرا است. به عبارت دیگر، درباره ذات الهی سخنی و بیانی وجود ندارد و تمامی احکامی که در ارتباط با ذات مطرح می‌شوند، با نوعی تسامح و تجوز همراه هستند. ذات الهی آن‌قدر متعالی است که موضوع بحث و تحلیل قرار نمی‌گیرد؛ به تعبیر استادان نه معقول حکیم، نه به مثابه مشهود عارف و نه معلوم احدی است؛ همانگونه که گفته می‌شود: «ذات بماهو ذات».

این مسأله از مسلمات عرفان است.

این امر از چند طریق مسلم و قابل اثبات است؛ نخست از طریق اسامی‌ای که برای ذات الهی ذکر شده و اعلام گردیده‌اند که این اسامی به عنوان «اسم عرفانی» مطرح نیستند، بلکه از باب «عنوان مشیر» است. در واقع، بین یک اسم و یک عنوان مشیر تفاوت قائل شده‌اند.

برای روشن شدن این تفاوت، در عرفان تعریف «اسم عرفانی» به این صورت ارائه شده است: «اسم عبارت است از: ذات مع صفة خاصة».

به بیان دیگر، هنگامی که به ذات الهی یک صفت خاص و کمال ویژه افزوده می‌شود، آن را «اسم عرفانی» می‌نامند؛ به گونه‌ای که می‌گویند: «من اسمش را اسم عرفانی می‌گذارم».

در همین راستا، در تعاریف عرفانی ذکر شده است که خدای متعال به معنای ذات، نام ندارد؛ چراکه اگر اکنون از اسامی‌ای که برای خداوند به کار می‌روند سخن بگوییم، دلالت آن این است که ذات الهی از هر حکمی مستثنی است. به عبارت دیگر، این اسامی به عنوان «اسم عرفانی» تلقی نمی‌شوند و صرفاً به عنوان «عنوان مشیره» مطرح شده‌اند.

اسامی و تأکید بر مبرا بودن ذات الهی

در عرفان اسامی فراوانی برای اشاره به ذات الهی وجود دارد که هر یک بر این نکته تأکید می‌کنند. به عنوان

نمونه، برخی از این اسامی عبارتند از:

۱. «غیب الغیوب»

۲. «مالا اسمرله ولا رسم»

۳. مجهول مطلق

۴. عنقا

۵. عنقای مُعَرَّب

۶. غیب مطلق

۷. «غیب الهویه»

۸. کنز مخفی

۹. غیب مکنون

۱۰. «الغیب المصون»

۱۱. مقام بی مقامی

۱۲. ذات

دقت در استفاده از این اسامی نشان می‌دهد که اهل عرفان قصد دارند تأکید کنند ذات الهی از هرگونه حکمی بیرون است. به همین دلیل، «مجهول مطلق» به کار رفته است؛ به گونه‌ای که در فلسفه، «مجهول» به معنای «مالا خبر عنه» بیان می‌شود، یعنی از او خبری نیست و سخنی در مورد او وجود ندارد. این بخش بخشی از استشاداتی است که در این مباحث مطرح گردیده است.

علاوه بر این، می‌توان این بحث را از جنبه‌های دیگری نظیر تأثیر مغالطات در مباحث فلسفی معاصر و بررسی تطبیقی بین «عنوان مشیر» و «اسم عرفانی» بسط داد. همچنین، می‌توان به تحلیل دقیق‌تر مفهوم تاویل مبهمات در عرفان پرداخت تا از سویی دیگر روند پذیرش اجماع در میان عرفا روشن گردد.

تصریحات عرفا درباره ذات و تعین

عرفا خلفاً عن سلف تأکید دارند که هر آنچه در ارتباط با امور هستی ذکر و حکم می‌شود، مربوط به مادون مقام ذات است. آنان معتقدند که در ذات هیچ حکمی نمی‌باشد؛ به عبارت دیگر، ذات از هیچ تعین، صفت یا اسمی بهره‌مند نیست. حتی کلمه «ذات» که با «ذال الف تاء» گفته می‌شود، تنها به عنوان مشیر به آن مقام اطلاق می‌گردد و نه به عنوان اسم یا صفت. چه بسا این امر در مورد عناوینی همچون عالم، حی، قادر و امثال آن نیز صدق نماید. در واقع، ذات از هرگونه تعین و صفات اعلی برون است و هیچ نسبتی با تعینی که در درون او اخذ شده یا به او منسوب گردیده باشد، ندارد. او به عنوان یک مقام «لا به شرط مقسمی» مطرح می‌شود؛ یعنی هیچگونه تعین یا نسبتی در او فرض نمی‌گردد. فرض او «فرض محال» است، نه «فرض المحال»؛^۱ به بیان دیگر، آنچه فرض شده، محال است. تصریحات مذکور فراوان بوده و در جزوه‌ای که در این زمینه تدوین کرده‌ام، از تعبیرات عرفای مختلف در کتب گوناگون پنجاه و دو تعبیر جمع‌آوری شده است.

استشهاد اهل معرفت به آیات و روایات

استشهاد سوم، استشهاد اهل معرفت از آیات و روایات متعددی است که می‌گویند مقام ذات، مقام بی‌مقامی می‌باشد و تفکر یا تأمل در او جایز نیست؛ به گونه‌ای که به ذهن کسی نمی‌آید و نمی‌توان در مورد آن سخنی گفت. این استشهادات نیز فراوان بوده و لایق عنایت در محافل علمی و عرفانی است.

فرق بین تعین اول و ذات

چهارم به مطالبی اشاره می‌شود که اهل معرفت در تفاوت بین تعین اول و ذات آورده‌اند. آن‌ها به صراحت نشان می‌دهند که ذات را خارج از محدوده حکم، تعین، بحث و حتی اسم می‌دانند. به عنوان مثال، درباره تعین اول گفته می‌شود که:

۱. اولین مرتبه منعت است:

به این معنا که قابل نعت بوده و می‌توان در مورد آن سخنی گفت؛

۲. اولین مرتبه معلوم است:

یعنی قابل ادراک و قابل علم بوده و می‌توان علم به آن نسبت داد.

این نکات حاکی از آن است که در مباحث مربوط به تعینات، به نکته‌ای که پیش‌تر در مورد ذات ذکر شد، تأکید ویژه‌ای مبذول شده است.

جایگاه ذات پروردگار در فلسفه و حکمت متعالیه

در ادامه، لازم است خاطر نشان شود که ذات پروردگار در فلسفه، حکمت متعالیه و در هرم هستی، به عنوان اولین حلقه هرم قرار می‌گیرد. گرچه ذات نامتناهی است، اما از منظر ساختاری به عنوان اولین حلقه در نظر گرفته می‌شود. در این بین، مادون او تمامی موجودات قرار دارند؛ ولی الوجود خود به دو دسته «وجود مستقل» (واجد بالذات) و «وجود رابط» تقسیم می‌شوند. در واقع، یکی از این موجودات موجودیتی نامتناهی و واجب بالذات است، در حالی که سایر موجودات، موجودات متناهی، رابط و معلول هستند و عین فقر و نیاز محسوب می‌شوند.

تبیین مفاهیم هستی، تعینات و ذات در عرفان اسلامی

۱. هرم نمود هستی و تمایز بین هستی و وجود

عرفان اسلامی بیان می‌کند که ما یک هرم داریم که این هرم، «هرم نمود هستی» است؛ یعنی آن را نباید با «هستی» به معنای کل وجود اشتباه گرفت. اگر به آن «هستی» بگوییم، در ذهن ما قید و شرطی اضافه می‌شود و آن نوع هستی، به واسطه سطوح مختلف مجاز (لغوی و ادبی و همچنین عقلی و فلسفی) تبدیل به مجاز عرفانی می‌گردد. به عبارت دیگر، آنچه که ما می‌نامیم «موجود»، در حقیقت موجودنا است؛ زیرا ذات پروردگار، مافوق این هرم نمود هستی قرار دارد. بدون شک، ذات خداوند، عین وجود، عین هستی و خدای متعال است؛ لذا تمامی بحث‌ها و سخنان به‌طور عمده پیرامون همین هرم نمود هستی می‌گردند و از آنچه فراتر از این هرم است، هیچ حکایت و حدیثی مطرح نمی‌شود.

۲. پاکسازی ذهن از مباحث فلسفی و جایگاه تعینات

عرفان تأکید می‌کند که برای درک صحیح مفاهیم عرفانی، باید ذهن از مباحث فلسفی مبهم خالی گردد؛ زیرا استفاده از همان ذهن فلسفی، به‌ویژه در مواردی که در حکمت بر «اسماء ذاتی» تأکید شده و معرفت به ذات به عنوان همان عین ذات تلقی می‌شود، باعث ایجاد تناقض می‌گردد. در عرفان، اسم و صفت به عنوان چیزی «مادون ذات» تلقی می‌شود. به عبارت دیگر، در فلسفه وجوب، وصف خدا است؛ اما در حکمت وصف، به صورت تعین ثانی مطرح می‌شود. از این رو، در عرفان، الله (خدا) مربوط به تعین ثانی است که از «تعین اول» مادون است و احدیت ذاتی تضعیف شده است. تعین اول، تعین ثانی و مراحل بعدی تا هیولای اولی، همه فیض هستند و نشان می‌دهد که فیض الهی، به هیچ وجه خداوند نیست؛ چرا که در عرفان، «لقاء الله» به معنای فناء در ذات خداوند است؛ در حالی که ذات خداوند، جای ورود، فنا یا بحث ندارد.

اهل عرفان بر این باورند که اشرف مخلوقات، یعنی رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم)، به هر دو سطح تعین اول و تعین ثانی دست یافته است، در حالی که سایر انبیاء تنها به تعین ثانی رسیده‌اند. به بیان دیگر، پیامبر اکرم اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) توانسته‌اند تا جایی از احدیت ذاتی که مربوط به تعین اول است صعود کنند؛ امری که باعث می‌شود وحدت وجود از منظر عرفانی، به معنای وحدت اثر (اثر به همراه فعل) تلقی شود.

۳. وحدت وجود، فیض الهی و تجلیات

خدای متعال دارای فعلی است که همان فیض اوست و اطلاق دارد و گسترده است. این فیض الهی، آثار

مستفیضه خاصه دارد. حجر، شجر، آسمان، زمین، فلک، عرش، فرش و ... را در بر می‌گیرد، تا اعیان ثابت و اسماء الهی در صقع ربوبی. همه اینها متحد هستند، اما با چه چیزی؟ با حق. با چه حقی؟

حق مخلوق به. حق مخلوق به یعنی همان وجود منبسط، نفس رحمانی و فیض اطلاقی. کاری به خدا ندارد. اصلاً راجع به ذات حرفی نداریم و ذات را کنار می‌گذاریم. اگر فناء فی الله است، مربوط به تعین ثانی است. اگر بحث سفر الی الله است مربوط به همان جاست. اگر سفر من الله است مربوط به همان جاست. اگر بحث سفر ثانی است، مربوط به تعین اول و تعین ثانی است، کاری به ذات نداریم.

اگر بحثی از «ذات» مطرح است حتی کلمه «ذات» به عنوان اسم و وصف عرفانی نیست، عنوان، عنوان مشیر است. یعنی ما در آن مقامی که ذات خداوند متعال را داریم، که البته کلمه ذات و مجهول مطلق هم از ضیق تعبیر، به کار می‌رود، آنجا جای ورودی نیست که بخواهد فنائی باشد، عارفان تصریح دارند که بحث تجلی ذاتی، مربوط به تعین اول و تعین ثانی است. اصلاً تجلی ذاتی مال تعین اول و تعین ثانی است. حالا برای انبیاء دیگر این تجلی در تعین ثانی پیش آمده، و برای پیغمبر ما تا تعین اول کشیده است. این مطلب در کلمات اهل معرفت مسلم عندالکل است. با وجود اینکه تتبع بنده در این زمینه ناقص بوده، تا کنون پنجاه و دو تعبیر پیدا کرده‌ام و تصورم بر این است که اگر جمع آوری کنم، بیش از دویست تعبیر باشد.

در کتاب‌های مختلف از قدما قبل از محی الدین تا بعد از محی الدین تا متأخرین ما آمده که بحث فناء و بقاء و اتحاد و حلول، اسمش را هر چه می‌خواهی بگذار تا وقتی به آنچه که عرف، او را خدا می‌نامد، نه عرفان. چون عرفان می‌گوید مقام الوهیت برای واحدیت، یعنی در تعین ثانی است. مقام الوهیت و ربوبیت حتی مربوط به تعین اول که احدیت است، نمی‌باشد. در احدیت ما اصلاً اسم و رسم نداریم. در مفهوم احدیت، اسامی و رسم وجود ندارند؛ زیرا تمامی اسامی مندمج در «أحد» شده و صرفاً همان یک وجود باقی می‌ماند؛ نه «اله» و نه «رب». به همین ترتیب، مفاهیم ربوبیت و عبودیت به تعین ثانی و مقام واحدیت تعلق دارد. از این رو، در مفاهیم فناء فی الرب یا فناء فی الله یا حتی تعبیری نظیر عبدالله و عبده، بحث درباره ذات کنار گذاشته شده و آن را به عنوان مرتبه‌ای بالاتر (فوق هرم نمود هستی) در نظر می‌گیرند.

در بالاترین مرتبه، مافوق هرم (تک وجود جهان هستی) همان خدای متعال است که عین موجود و عین وجوب می‌باشد. این ذات الهی، تجلی اطلاقی به نام فیض منبسط دارد که از دو بخش «فیض اقدس» و «فیض مقدس» تشکیل شده است. در فیض اقدس، هنوز خلق در کار نیست (هرچند تجلی، تعین، تنزل و تشأن حضور دارند)، اما در فیض مقدس، خلق و ایجاد در کار است، آن وقت این سالک هر قدر هم بالا برود، به آن نقطه احدیت ذاتی (مرز تعین از لاتعین) نخواهد رسید و از رسیدن به مافوق تعین (یعنی خدا) نیز دور خواهد ماند.

در اینجا منظور از «خدا» به اصطلاح است؛ چرا که اگر در اصطلاح مفهوم واجب‌الوجود (تعین ثانی) را در نظر بگیریم، مشخص می‌شود که این تعین دو مرتبه پایین‌تر از ذات قرار دارد و در فیض (هستی نما) حضور دارد. بنابراین، دیگر نمی‌توان به مسأله‌ای به سنگینی مثلاً گفته شدن «انسان در خدا فانی شد» اندیشید؛ زیرا خدا در این چارچوب به‌عنوان اسم، به معنی فیض، تجلی و ظهور تلقی می‌شود. حال اینکه مظهري در سیر صعودی و در اسمی از اسماء الهی فانی شود و مظهر آن اسم شود، مشکلی ایجاد نمی‌کند. مشکل آنجاست که گمان بر این است که وحدت وجود، به معنای این است که «همه چیز خدا است، آن هم خدا نه به اصطلاح عرفانی، بلکه خدا به اصطلاح عرفی و به اصطلاح فلسفی. می‌گوید این گل هم خداست. بله. این را می‌دانیم که خدای متعال اطلاق ذاتی دارد، این را می‌دانیم که هستی با نمود خود همراه است.

۴. تجزیه و تحلیل از منظر نسبت‌های اسمائی

آیاتی مانند: «هُوَ {دَاخِلٌ} فِي الْأَشْيَاءِ عَلَى غَيْرِ مُمَازَجَةٍ خَارِجٍ مِنْهَا عَلَى غَيْرِ مُبَايَنَةٍ^۱». همه این‌ها را قبول داریم ولی همه این‌ها را عرفان می‌گوید در ارتباط با همین اسماء است. «دَاخِلٌ» یعنی «الله دَاخِلٌ».

«الله دَاخِلٌ». یعنی تعین ثانی. ربطی به آن مقام مافوق ندارد و نباید با آن خلط شود. به نظر می‌رسد اگر ما با این استشاداتی که بنده نوشتم این مطلب را در عرفان از محکّمات عرفان بدانیم و سپس این استشادات در کتاب‌های اهل معرفت خوب تبیین شود، جایی برای نقد و اشکال باقی نمی‌ماند. قونوی چه در مشارق الدراری و چه در کتب دیگر به صراحت تاکید داشته است. به عنوان مثال در کتاب «النصوص فی تحقیق الطور المخصوص» می‌گوید: «اعلم ان الحق من حيث اطلاقه واحاطته لا يسمي باسم ولا يضاف اليه حكراً ولا

یتعین برسم ولا رسم^۲»

به همین صراحت «لا یضاف الیه حکم» هیچ حکمی به آن نسبت داده نمی‌شود، الا احکام سلبی. که در حقیقت عدم الحکم است.

«اعلم ان الحق لما لم یکن ان ینسب الیه حیث اطلاقه صفة اسم او یهدم الیه بحکم ما کان سلبیا او کان الحکم او ایجابی علم ان الصفات الاسماء والاحکام لا علی ولا ینسب الا من حیث تعینات.»

«الا من حیث تعینات»، یعنی «الا من حیث ظهور، لا من حیث فیض.» فراوان.

«لما کان الحق سبحانه من حیث حقیقتیه فی حجاب عزه لا نسبت بینه و بین ما سویه کما سبقت تنبیه علیه. کان الخلق فی هذا الوجه التشوق الی طلب من وقت.»

اگر دنبال آنجا باشی، عمرت را هدر دادی «و طلب لما لا یمکن تحصیلہ ولا ظفر به الا بوجه جبلی به.» «وجه جبلی» یک شهود اجمالی است که عارف وقتی به کمال یعنی به تعین ثانی یا به تعین اول می‌رسد اجمالا می‌فهمد بالای اینجا خبرهایی است. همین و بیش از این هم نه. و لذا اهل معرفت، می‌گویند اینکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «لا تفکروا فی ذات الله^۳» و امثال ذلک، این رحم به امت است که کار لغو و بیهوده نکنید، چرا دنبال چیزی می‌روید که اصلا در دسترس نیست. پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود من لنگ انداختم، چه برسد به دیگران.

نتیجه گیری

در مجموع، مباحث مطرح شده در این نشست نشان می‌دهد که:

- . هرم نمود هستی (موجود نما) که در آن همه تجلیات و ظواهر ظهور می‌کنند، از ذات خداوند متعال متمایز بوده و جدا از آن قرار دارد.
- . شناخت عرفانی از طریق پاک‌سازی ذهن از مباحث فلسفی و انتقال از تعریف اساسی به تعینات (اول و ثانی) حاصل می‌شود.
- . وحدت وجود به معنای وحدت اثر و همراهی فعل و فیض الهی است؛ اما هیچگاه به معنای یکپارچگی مطلق با ذات خداوند تلقی نمی‌شود.
- . بررسی‌های عرفانی، با استناد به متون و استشادات اهل معرفت (همچون تأکیدات قونوی)، جایگاهی برای نقدها باقی نمی‌گذارند و به وضوح تأکید دارند که موضوعات مطرح، صرفاً مربوط به تجلیات تعین شده در فیض (ظاهری یا هستی نما) هستند.

این دیدگاه‌ها، که در بسیاری از کتب قدیمی و معاصر، از پیش از محی‌الدین تا معاصر آمده است، نشان‌دهنده نیاز به درک عمیق و تفکیک مفاهیم عرفی و فلسفی درباره ذات، تعین و تجلیات الهی است.

نتیجه گیری

قونوی در تفسیر «اعجاز البیان فی تفسیر أم القرآن» اظهار می‌کند: «لا خلاف بین سائر المحققین»، (سائر یعنی جمیع، محققین هم یعنی اهل معرفت. این‌ها به عرفا، محقق می‌گویند) «ولا خلاف بین سائر المحققین من اهل الشرائع والاذواق والعقول السلیمة» [فی^۴ أن حقیقة الحق سبحانه مجهولة، لا یحیط بها علم أحد سواه؛ لعدم المناسبة بین الحق من حیث ذاته و بین خلقه^۴؛] این اختصاص به عرفان اسلامی هم ندارد. یک بیت معروف می‌گوید:

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست آن قدر هست که بانگ جرسی می‌آید

ما به بانگ جرس توجه داریم و به منزلگاه معشوق تأکید نمی‌کنیم؛ در واقع، محور چرخش ما در مباحث، بانگ جرس است. این نکته در اشکال مختلفی بیان شده است؛ به فارسی، عربی، به صورت شعری و نثری. آثار مشهوری مانند «مصباح الانس» و «تمهید القواعد»، در دوره‌های قبل و بعد از ابن عربی، از این تعبیر به وفور استفاده کرده‌اند.

توضیح مفاهیم «واجب»، «الله» و «رب» در چارچوب تعین ثانی

اگر به این نکته توجه شود که زمانی که اهل معرفت از «واجب» سخن می‌گویند، منظور آن، واجب فلسفی یا واجب عرفی نیست؛ همچنین وقتی به «الله» اشاره می‌شود، آن «الله» همچون یک معنا و معنویت فلسفی و عرفی مطرح نمی‌شود. در واقع:

الله به معنای اسم است که در فضای تعین ثانی قرار دارد.

ربّ نیز به معنای اسمی از اسماء محسوب می‌شود که به همان تراز تعین ثانی تعلق دارد.

این اسامی در میان عرفا به عنوان تجلی یا تعین محسوب می‌شوند؛ بنابراین، اگر در روند عرفانی گام‌هایی از فنا یا بقای (ظهور ظاهری اتحاد و ارتباط) رخ دهد، مشکلی ایجاد نخواهد شد. این موضوع نباید به عنوان تفسیر غلط وحدت وجود تلقی گردد. در پایان، به یادآوری سخن پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و تأکید بر عدم پرداخت به موضوعاتی که به ذات الهی مربوط نیست، مبدا دچار اشتباه برداشت از وحدت وجود شویم.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ»

فهرست منابع

۱. التوحید، ابن بابویه، محمد بن علی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ هجری شمسی، ۱۴۱۶ هجری قمری، جلد ۱، صفحه ۳۰۶.
۲. النصوص فی تحقیق الطور المخصوص، صدرالدین قونوی، محمد بن اسحاق، منشأ المعارف، ۱۳۸۲ هجری شمسی، ۲۰۰۳ میلادی، جلد ۱، صفحه ۴۰.
۳. با اندک تغییری؛ غفاری، علی اکبر، کلینی، محمد بن یعقوب، و آخوندی، محمد. ۱۳۶۳. الکافی. ۸ ج. تهران - ایران: دار الکتب الإسلامیة، جلد ۱، صفحه ۹.
۴. إعجاز البیان فی تفسیر أم القرآن، صدرالدین قونوی، محمد بن اسحاق، مؤسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۱ هجری شمسی، جلد ۱، صفحه ۳۵.